

مقدمه

فرزندپروری وظیفه‌ای لذت‌بخش، رشد‌دهنده، سخت و چالش‌برانگیز است. به طور معمول، والدین در جایی از سیستم روان خود امید دارند که فرزندان آن‌ها به بزرگسالانی سالم، پویا و سازنده تبدیل شوند، اما در این مسیر همواره با پیچیدگی‌هایی مواجه می‌شوند. خوشبختانه تحقیقات نشان داده‌اند که فرزندپروری، مهارتی آموختنی است و والدینی که به آموزش و آگاهی خود در این زمینه می‌پردازند، نتایج بهتری دریافت می‌کنند.

کتابی که پیش رو دارید بخش دوم از مجموعه‌ی فرزندپروری است که به منظور آگاه‌سازی والدین طراحی و تهیه شده است.

محتوای این مجموعه، حاصل سال‌ها مطالعه و پژوهش روان‌شناسان متخصص و زبده‌ی سراسر جهان است که به دست مؤلف جمع‌آوری و برای مخاطبان علاقه‌مند و غیرمتخصص به زبان ساده بیان شده است. به منظور درک بهتر مفاهیم از کاریکاتورهایی استفاده شده است که هریک منعکس‌کننده‌ی بخشی از بحث‌های مطرح‌شده می‌باشد.

در اینجا مایلم از همکاری ارزنده و صمیمانه‌ی آقای دکتر حامد اختیاری، همکار محترم و عضو هیات علمی پژوهشکده علوم شناختی قدردانی کنم که با حمایت از ایده‌ی ابتدایی، انجام آن را امکان‌پذیر ساختند. ایشان همچنین ضمن مرور متن، پیشنهادهایی ارزشمند ارائه کردند. هم‌چنین از خانم الهام نیکو بسیار سپاسگزارم که تصاویر این کتاب را ترسیم کردند. مطمئنم همان‌طور که بسیاری از این تصاویر در ذهن من نقش بسته‌اند، مخاطبان زیادی را تحت تاثیر قرار خواهند داد.

امید است که مطالب این مجموعه برای خوانندگان محترم مفید واقع شود.

دکتر نهاله مشتاق
روانشناسی بالینی

مادر امروز- دختر کوچک دیروز

همان‌طور که در کتابچه‌ی قبلی از همین مجموعه توضیح داده شد، بهترین مسیر برای درک دنیای پیچیده‌ی مادر، در نظر گرفتن گذشته و تجربه‌های او با والدین و به ویژه با مادر خودش است. نباید فراموش کنیم که مادر امروز، در جنبه‌ی دیگری از زندگی، دختر والدین خود است. پس علاوه بر نقش مادری، نقش قدیمی‌تری هم دارد که همان دختر بودن است. به همین دلیل **احساسات مختلف هوشیار و ناهوشیاری** که نسبت به دختر بودن خود داشته است، تجربه‌های او و به ویژه **فراز و نشیب‌های رابطه با مادر**، امروز بر روابط او با فرزندانش اثر می‌گذارد و معنایی متفاوت به فرزند پسر و دختر می‌دهد. علاوه بر این، با توجه به گذشته‌ی فردی و هنجارهای فرهنگی، انتظارات متفاوتی نیز در ذهن مادر شکل می‌گیرد، مانند انتظار این که دختر عروسک‌بازی کند و پسر ماشین‌بازی، یا انتظار این که دختر آرام‌تر باشد و پسر شیطنت بیشتری نشان دهد.

در این قسمت روشن کردن یک نکته ضروری است. وقتی در مورد آرزوها، احساسات، نگرش و افکار متفاوت مادر امروز- دختر کوچک دیروز- صحبت می‌کنیم، فقط به ذهنیتی که در دوران کودکی در مادر حک شده است و تا امروز ادامه دارد، اشاره می‌کنیم. کودکان از آنچه در محیط آن‌ها وجود دارد برداشت‌های ذهنی می‌سازند که مخلوطی از واقعیت و تصورات ذهنی است. بنابراین مهم است که بین آنچه در ذهن دختر کوچک موضوع صحبت ما شکل گرفته و آنچه ممکن است در دنیای واقعی اتفاق افتاده یا نیفتاده باشد، تمایز قائل شویم. این که با دقت به جزئیات این تصویرسازی‌ها، آرزوها، ترس‌ها، نگرانی‌ها و تعارضات می‌پردازیم تنها به این دلیل است که دختر کوچک با همین مجموعه‌ی روانی بزرگ می‌شود، ازدواج می‌کند و فرزندى به دنیا می‌آورد. بنابراین وقتی دختر کوچک دیروز تبدیل به مادر امروز می‌شود، هم‌چنان با همان تصاویری که از دوران کودکی خود شکل داده است، دنیای اطراف خود را معنی کرده و با فرزندانش رابطه برقرار می‌کند. پس تنها راه برای درک کامل احساسات و واکنش‌های او، شناخت همین **برداشت‌های ذهنی** است.



وقتی دختر کوچک دیروز، مادر يك دختر می‌شود.

بیاید برای لحظاتی مادر را در سنین کودکی، وقتی دختر کوچکی بوده است تجسم کنیم و به مثال خانمی برگردیم که فکر می‌کرد اگر دختر به دنیا بیاورد آن را در بیمارستان می‌گذارد و می‌رود. مسلماً می‌توان از چنین تصویری حدس زد که دختر بودن تجربه‌ی دردناکی برای او بوده است، مسیری پر از سرخوردگی و احساس حقارت یا به قول خودش «بدبختی». دخترانی که در رابطه با مادر خود احساس کرده‌اند چون پسر نیستند محبوب مادر قرار نمی‌گیرند، نقص دارند یا باعث درد و آزار مادر شده‌اند، اگر فرزند دختر داشته باشند به آسانی همین احساسات را در او ایجاد می‌کنند.

کنار آمدن با فرزند دختر برای مادرانی که از دختر بودن خود ناراضی بوده‌اند، بسیار سخت‌تر است.

در واقع هر مرحله از رشد دختر برای مادر، یادآور احساسات دردناک و پیچیده‌ای است که زمانی با آن دست و پنجه نرم می‌کرده است. انگار در چنین شرایطی، دشواری‌های هر مرحله چند برابر می‌شود، زیرا مادر باید حالات درونی خود و مسائل فرزندش را هم‌زمان کنترل و حل نماید. در این حالت رشد مادر و دختر با هم تلاقی پیدا می‌کند. درست است که مادر هم با فرزند پسر و هم با فرزند دختر به مسائل حل‌نشده‌ی دوران کودکی خود باز می‌گردد، اما مساله‌ی ویژه‌ی «دختر بودن» و احساسات و عواقیبی که در روان مادر به دنبال داشته است، با فرزند «دختر» به طور شدیدی فراخوانده می‌شود. خاطرات مادر زنده می‌شوند، سرخوردگی‌هایی که تا حدی «ته‌نشین» شده بودند دوباره به سطح می‌آیند و او را از درون، پریشان می‌کنند. به همین دلیل شاید بتوان دو مثالی را که در مقدمه ذکر شد، دو رویکرد مختلف به یک مساله‌ی واحد در نظر گرفت. به این معنا که در هر دو مثال، با مادرانی مواجه می‌شویم که احساساتی ناخوشایند نسبت به دختر بودن خود داشته‌اند، اما یکی با انزجار می‌خواهد از آن فرار کند و دیگری انتظار دارد فرزند دختر آن را جبران کند.

قصه‌های بسیاری از هر دو رویکرد در خانواده‌های مختلف یافت می‌شوند. در این میان باید نگاهی مجدد به نقش عوامل محیطی و خانوادگی نیز داشته باشیم. حتی مادرانی که از کودکی با دختر بودن خود کنار نیامده‌اند، اگر در کنار افرادی زندگی کنند که به هر دلیلی نگاه مثبتی به دختر دارند - به عنوان مثال دختر را عامل لطافت، ظرافت

